

شخصیت‌های مثبت و منفی

دیوان حافظ

دکتر جلیل مسعودی فرد - عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور



درین صوفی‌وشان دردی ندیدم
که صافی باد عیش دُردنوشان (غ ۳۸۶)
۵- ادعای کرامت داشتن: به اعتقاد حافظ، این ادعاها دروغ و فریبکارانه است و خرافاتی بیش نیست:
خیز تا خرّقه‌ی صوفی به خرافات بریم
شطح و طامات به بازار خرافات بریم
... شرممان باد ز پشمینه‌ی آلوده‌ی خویش
که بدین فضل و هنر نام کرامات بریم (غ ۳۷۳)
۶- برای فریب مردم دام‌نهادن و حقّه‌بازی کردن:

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد (غ ۱۱۳۳)
حافظ آن‌ها را به بت‌پرستی نیز متهم می‌کند و مستحق آتش دوزخ می‌داند:

خدا زان خرّقه بیزار است صد بار
که صد بت باشدش در آستینی (غ ۴۸۳)
نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد
ای بسا خرّقه که مستوجب آتش باشد (غ ۱۵۹)
۲- زاهد: زاهد ظاهرپرست و زهدفروش نیز دست کمی از صوفی ندارد، چون که او نیز ریاکار است و مدعی دروغین و گران‌جان و عبوس:

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی‌مقام را (غ ۷)
نوبه‌ی زهدفروش‌ان گران‌جان بگذشت
وقت رندی و طرب‌کردن رندان پیدا است (غ ۲۰)
هم‌چنین از عشق بی‌بهره است و خودخواه و خودپسند:
زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز
تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد
زاهد ار راه به رندی نبرد، معذور است
عشق کاری‌ست که موقوف هدایت باشد (غ ۱۵۸)
آن‌ها را غیرمستقیم با دیو و شیطان هم‌سان می‌داند:

□ با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی عصر حافظ، می‌توانیم نتیجه بگیریم که حافظ به‌عنوان یک انسان متفکر و آزاده و روشن‌اندیش نمی‌تواند در برابر ناملایمات سیاسی و اجتماعی و ضدّ ارزش‌های حاکم بر محیط ساکت بماند و از خود عکس‌العملی نشان ندهد. عکس‌العمل او نسبت به شخصیت‌های منفی عصر که لحنی عنادی و آشتی‌ناپذیر دارد، آمیخته با نیشخند طنز است که به غزل او زیبایی خاص بخشیده است. مقاله‌ی حاضر به بررسی شخصیت‌های منفی و مثبت در دیوان حافظ (با ارجاع به شماره‌ی غزل‌ها در چاپ قزوینی - غنی) می‌پردازد.

الف - شخصیت‌های منفی

حافظ با اصلی‌ترین شخصیت‌های منفی دوران خویش که عبارتند از: صوفی، زاهد، شیخ، واعظ و محتسب، برخورد بسیار تند و مسخره‌آمیزی دارد که به شرح مختصر هر یک از آنان خواهیم پرداخت:

۱- صوفی: اصطلاح صوفی که قبل از حافظ مترادف با پیر و مرشد است، از منفورترین چهره‌های دیوان اوست. عنوان «صوفی»، ۳۵ بار در دیوان او به کار رفته است (جدا از اشتقاق‌های آن از قبیل صوفی‌وش...). صفات منفی صوفی از نظر حافظ عبارتند از:

- ۱- ریاکاری و خرّقه‌ی آلوده که شواهد فراوانی دیده می‌شود:
صوفی بیا که خرّقه‌ی سالوس برکشیم
وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم (غ ۳۷۵)
تسبیح و خرّقه لذت مستی نبخشدت
همت درین عمل طلب از می‌فروش کن (غ ۳۹۸)
- ۲- لقمه‌ی شبهه خوردن یا مال حرام خوردن:
صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبهه می‌خورد
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش‌علف (غ ۳۹۶)
- ۳- درازدستی و ستم‌پیشگی:
به زیر دلق ملمع کمندا دارند
درازدستی این کوته‌آستینان بین (غ ۴۰۳)
- ۴- از درد عشق بی‌بهره بودن:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم، چه شد؟

دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند (غ ۱۹۳)
حافظ بعد از این همه انتقاد و بدگویی، می گوید که پیر
گلرنگ من - شراب - اجازه ی بدگویی نمی دهد، وگرنه حرف های
بسیاری دارم که هنوز نگفته ام:

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان

رخصت خبت نداد ار نه حکایت ها بود (غ ۲۰۳)

۳- شیخ: شیخ نیز ریاکار است و از عشق خدایی بی بهره:

نشان اهل خدا عاشقی ست با خود دار

که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم (غ ۳۵۸)

هم چنین مانند صوفی و زاهد خودخواه و خودپسند است:

گر جلوه می نمایی و گر طعنه می زنی

ما نیستیم معتقد شیخ خودپسند (غ ۱۸۰)

حافظ مدعی ست که شیخ و قاضی و امام شهر و فقیه هم شراب

می خورند، ولی پنهانی. پس هیچ فضیلتی نسبت به رند شراب خوار
ندارند:

ز کوی میکده دوشش به دوش می بردند

امام شهر که سجاده می کشید به دوش (غ ۲۸۳)

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان

کردم سؤال صبح دم از پیر می فروش (غ ۲۸۵)

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود

تسیح شیخ و خرقة ی رند شراب خوار (غ ۲۴۶)

۴- واعظ: حافظ از نصایح خشک و بی خاصیت واعظ و

حرف های بدون عمل او، سخت به تنگ آمده است و بارها او را
سرزنش می کند:

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کم تر می کنند (غ ۱۹۹)

واعظ نیز اهل ریا و سالوس است و از عشق بی بهره:

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود

تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود (غ ۲۲۷)

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ

اگرچه صنعت بسیار در عبارت کرد (غ ۱۲۱)

هم چنین از حق بویی نبرده است و در مکان مقدس و مسجد نیز

فساد می کند:

واعظ ما بوی حق نشیند بشنو کاین سخن

در حضورش نیز می گویم نه غیبت می کنم (غ ۳۵۲)

این تقوی ام تمام که با شاهدان شهر

ناز و کرشمه بر سر منبر نمی کنم (غ ۳۵۳)

۵ - محتسب: حافظ با تندی و خشم بیش تری از محتسب

انتقاد می کند. چون که او هم دین و مذهب و دفاع از مقدسات را

یدک می کشد و هم قدرت سیاسی و نظامی دارد و مزاحمتش در حد

نصیحت و مجادله و تکفیر نیست، بلکه با قدرت وحشتناکی به

نابودی مخالفان می پردازد:

اگرچه باده، فرح بخش و باد گل بیز است

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است (غ ۴۱)

او نیز ریاکار است، بلکه مست ریاست:

بی خبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل

مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف (غ ۲۹۶)

محتسب علاوه بر این مستی، مست شراب انگوری نیز هست،

اما کسی درباره ی او بدگمان نیست و یا جرأت اعتراض را ندارد. البته

جدا از باده نوشی، پیمان شکن و نامرد نیز هست:

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز

مست است و در حق او کس این گمان ندارد (غ ۱۲۶)

باده با محتسب شهر نوشی زنهار

بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد (غ ۱۵۰)

با این وجود، حافظ ترس را کنار می گذارد و گاهی آشکارا و

زمانی پنهانی و به طنز به محتسب اعتراض می کند:

آن شد اکنون که ز ابنا ی عوام اندیشم

محتسب نیز درین عیش نهانی دانست (غ ۴۸)

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم

محتسب داند که من این کارها کم تر کنم (غ ۳۴۶)

در این شرایط است که حافظ از صومعه و مدرسه و خانقاه بیزار

است و برای فرار از این همه فساد و تظاهر به میکده و خرابات و دیر

مغان پناه می برد:

بیا به میکده و چهره ارغوانی کن

مرو به صومعه که آن جا سیاه کاراند (غ ۱۹۵)

حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز

فتاد در سر حافظ هوای میخانه (غ ۴۲۷)

ب - شخصیت های مثبت

شخصیت های مثبت دیوان حافظ عبارتند از: رند، پیر مغان (پیر

خرابات، پیر می فروش... صاحب دل و درویش. این شخصیت ها

بیش تر ساخته ذهن اسطوره ساز حافظ است و شاید در عصر حافظ

نمونه یی نداشته باشد و جنبه ی آرمانی آن ها بسیار قوی ست. از

طرفی این شخصیت ها می تواند شخصیت ثانوی خود شاعر باشد که

از زبان آنان حرف های دلش را بازگو می کند.

۱- رند: رند مهم ترین شخصیت مثبتی ست که از آفریده های

طبع خلاق حافظ است و در دیوان او همواره به عنوان انسان کامل و

یا نمونه ی کامل انسانی که باید باشد ولی در جامعه کم تر یافت

می شود، مطرح شده است. به عبارت دیگر حافظ انسانی را که

می جسته، ولی نیافته، در سیمای رند آفریده است. در دیوان او

کلمه ی رند ۵۲ بار و رندی ۳۵ بار به کار رفته است که به عنوان نمونه

به چند بیت اشاره می شود:

غلام همت آن رند عاقبت سوزم

که در گداصفتی کیمیاگری داند (غ ۱۷۷)

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار

کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بایدش (غ ۲۷۶)

می توان دو پیام مهم حافظ را رندی و عشق دانست:

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند

که اعتراض به اسرار علم غیب کند (غ ۱۸۸)

۲- پیر مغان: پیر مغان - و همه‌ی پیرانی که با شراب سر و کار دارند، مثل پیر خرابات و پیر میکده - نیز ساخته‌ی طبع حافظ است. حافظ نقطه‌ی مقابل ریاکاری را شراب‌نوشی می‌داند. آن‌ها برخلاف شخصیت‌های منفی از ریا و تظاهر بی‌زارند و لطف‌شان دائمی‌ست و از معرفت حق برخوردارند.

نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان

هرچه کردیم به چشم کرمش زیبا بود (غ ۲۰۳)

بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دائم است

ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست (غ ۷۱)

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم

این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم (غ ۳۵۷)

۳- درویش: آقای دکتر منوچهر مرتضوی، درویش را جزء اصطلاحات عادی ذکر کرده است.^۱ در حالی که از شخصیت‌های مثبت و مورد توجه حافظ است، او در غزلی سیزده بیتی با ردیف درویشان به ستایش آنان پرداخته است:

روضه‌ی خلد برین خلوت درویشان است

مایه‌ی محتشمی خدمت درویشان است

... دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال

بی‌تکلف بشنو دولت درویشان است (غ ۴۹)

حافظ در بازار دنیا فقط درویشان را موفق می‌داند:

در این بازار اگر سودی‌ست با درویش خرسند است

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی (غ ۴۴۰)

البته در دیوان حافظ درویش به معنی لغوی و عادی نیز به کار

رفته است:

عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است

کار بد مصلحت آن‌ست که مطلق نکنیم (غ ۳۷۸)

ج - شخصیت‌های بینابین

بعضی شخصیت‌ها گاهی مثبت و زمانی منفی هستند، مثل عارف، سالک، مرید و... این افراد اگر به پیروی از صوفیان و واعظان ریاکار باشند، منفی‌اند، و اگر به شیوه‌ی رندان از ریاکاری دوری کنند، مثبت‌اند:

عکس روی تو چو در آینه‌ی جام افتاد

عارف از خنده‌ی می در طمع خام افتاد (غ ۱۱۱)

به آب روشن می عارفی طهارت کرد

علی‌الصباح که میخانه را زیارت کرد (غ ۱۳۲)

او به دنبال عارفان واقعی می‌گردد که زبان طبیعت را بفهمند:

عارفی کو که کند فهم زبان سوسن؟

تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد (غ ۱۷۴)

عارف اگر در خرقة و تعلقات خود آتش بزند، می‌تواند به مقام

رندی برسد:

در خرقة چو آتش زدی ای عارف سالک

جهدی کن و سرحلقه‌ی رندان جهان باش (غ ۲۷۲)

د - صفات منفی و ضد ارزش‌ها از نظر حافظ

ضد ارزش‌ها، گناهان و صفات منفی در دیوان حافظ به شکل

خاصی مطرح نشده، فلذا در مقدمه ذکر چند نکته ضروری‌ست.

۱- مراتب گناهان: گناهان را باید درجه‌بندی کرد و شدت و ضعف آن‌ها را تعیین نمود و در مقام مقایسه با یک‌دیگر قضاوت کرد. مثلاً از نظر حافظ خوردن شراب از خوردن مال حرام و یا مال وقف و ریاکاری... بهتر است:

مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی

چرا ملامت رند شراب‌خواره کنم (غ ۳۵۰)

بیا که خرقة‌ی من گرچه رهن میکده‌هاست

ز مال وقف نبینی به نام من درمی (غ ۴۷۱)

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب

بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند (غ ۱۹۶)

۲- تفکیک گناهان فردی و اجتماعی: حافظ بین گناهان فردی و اجتماعی تفاوت اساسی قائل است. چون ضرر گناهان فردی به شخص گناهکار مربوط می‌شود، پس مسأله‌ی‌ست محدود و قابل چشم‌پوشی، به خصوص که خداوند بسیار بخشنده است. اما گناهان اجتماعی به این علت که به مردم ضرر و زیان می‌رساند، به راحتی قابل گذشت و چشم‌پوشی نیستند. صفات منفی و ضد ارزش‌ها از نظر حافظ به گناهان اجتماعی مربوط می‌شود. اگر گناه فردی به دیگران نفعی برساند از آن باکی نیست:

اگر شراب‌خوری جرعه‌ی فشان بر خاک

از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک (غ ۳۹۹)

۳- برخلاف زاهدان و صوفیان که ادعای پاک‌دامنی می‌کنند، حافظ رند ادعای گناهکاری می‌کند و حتا گناهی که انجام نداده است، به خود نسبت می‌دهد:

من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه

هزار شکر که یاران شهر بی‌گناه‌اند (غ ۲۰۱)

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب

چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند (غ ۲۰۰)

حال با توجه به این نکته‌ها می‌توان صفات و ارزش‌های منفی را که بیش‌تر جنبه‌ی اجتماعی دارد، از دیدگاه حافظ به شرح ذیل بیان کرد:

۱- ریاکاری: حافظ ریا را مادر همه‌ی پلیدی‌ها و فسادها

می‌داند. در شواهد قبلی مشخص شد که مهم‌ترین صفت منفی که همه‌ی شخصیت‌های منفی دیوان حافظ دارند، همین ریا و تظاهر است که شعله‌ی آن همه‌ی ارزش‌های مثبت و حتا دین آدمی را از بین می‌برد:

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود

تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود (غ ۲۲۷)

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقة‌ی پشمینه‌ی بندگان و برو (غ ۴۰۷)

۲- صحبت حکام: همشینی با حاکمان به خصوص حاکمان

ستمگر و مستبد از نظر حافظ بسیار زشت و ناپسند است و او واعظان را بدین سبب سرزنش می‌کند:

واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه گزید
 من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود؟ (غ ۲۲۸)
 صحبت حکام، ظلمت شب یلداست
 نور ز خورشید جوی بو که برآید
 بر در ارباب بی مروت دنیا
 چند نشینی که خواجه کی به در آید (غ ۲۳۲)
۳- ستم کردن و مردم آزاری: ستم کردن به دیگران از نظر
 حافظ گناه بزرگیست، چون ستم و آزار دیگران سرمنشأ فسادهای
 دیگر است:
 مباحث در پی آزار و هرچه خواهی کن
 که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست (غ ۷۶)



وی رستگاری جاوید را در بی آزاری می جوید:
 دلش به ناله میازار و رحم کن حافظ
 که رستگاری جاوید در کم آزاری است (غ ۶۶)
 من از بازوی خود دارم بسی شکر

که زور مردم آزاری ندارم (غ ۳۲۳)
۴- خودخواهی و خودپسندی: خودخواهی و غرور تنها یک
 خصلت منفی فردی نیست، بلکه دارای وجهه‌ی اجتماعی نیز هست.
 چون انسان خودخواه همه‌ی چیزهای خوب را برای خودش
 می‌خواهد، حقوق دیگران را رعایت نمی‌کند. خودخواهی دلیل
 نادانیست و حتا نشانه‌ی کفر و بزرگ‌ترین حجاب انسان است:
 فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
 کفر است در این مذهب خودبینی و خودرانی (غ ۴۹۳)
 تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت نشینی
 یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی (غ ۴۳۴)

۵- ادعاهای بی‌اساس داشتن: در عصر حافظ مدعیان
 فراوانی بودند که هر یک به‌نوعی خاص ادعاهای مردم فریب و
 بی‌اساس را مطرح می‌کردند که حافظ با آن‌ها مبارزه می‌کند و
 ادعاهای پوچ آن‌ها را برملا می‌سازد:
 حدیث مدعیان و خیال همکاران
 همان حکایت زردوز و بوریا باف است (غ ۴۴)
 مدعی گو نغز و نکته به حافظ مفروش
 کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد (غ ۱۲۵)
 فیلسوف به عقل خود مغرور است و صوفی به طامات و کرامات
 خویش. حافظ با هر دو مخالف است و اسرار عشق را به مدعیان
 نمی‌گوید تا در درد خودپرستی بمیرند:
 یکی از عقل می‌لافتد یکی طامات می‌یافتد
 بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم (غ ۳۷۴)
 خیز تا خرقره‌ی صوفی به خرابات بریم
 شطح و طامات به بازار خرافات بریم (غ ۳۷۳)
 با مدعی مگویند اسرار عشق و مستی
 تا بی‌خبر بمیرد در درد خودپرستی (غ ۴۳۵)

۶- عیب‌جویی:

عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است
 کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم (غ ۳۷۸)

۷- گران جانی و عبوسی:

مجلس انس و بهار و بحث شعر اندر میان
 نستدن جام می از جانان گران جانی بود (غ ۲۱۸)

۸- سست عهدی و پیمان شکنی:

پیر پیمانه‌کش من که روانش خوش باد
 گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان (غ ۳۸۷)
 خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد
 بگذر ز عهد سست و سخن‌های سخت خویش (غ ۲۹۱)

۹- وعظ بی‌عمل:

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس
 که وعظ بی‌عملان واجب است نشیند (غ ۳۹۳)

۱۰- زراندوزی:

چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن
 که قارون را غلظها داد سودای زراندوزی (غ ۴۵۴)

۵- صفات و ارزش‌های مثبت

ارزش‌هایی که حافظ بدان‌ها معتقد است و در راه برپا داشتن
 آن‌ها تلاش می‌کند، ارزش‌های انسانی - الهیست که بشر در طول
 تاریخ در آرزوی آن بوده و برای تحقق آن کوشیده است. این
 ارزش‌ها در عصر حافظ یا وجود نداشته و یا بسیار کم‌رنگ بوده است.
 ولی حافظ به‌عنوان متفکری آزاداندیش که سرش به دنیا و عقبی
 فرود نمی‌آید. درباره‌ی این ارزش‌ها بسیار اندیشیده و در راه برقراری
 آن‌ها بسیار مبارزه کرده است. این خصوصیت به هنر شاعری او
 رنگی زیبا و عمری جاودانه بخشیده است. می‌توان گفت تا انسان در

گستره‌ی گیتی برای برپایی ارزش‌های انسانی تلاش و مبارزه می‌کند، دیوان حافظ راهنما و راهگشای اوست. ارزش‌هایی که حافظ برای ما ارمان آورده است، به‌طور خلاصه عبارتند از:^۲

یکم - درست نگاه کردن به زندگی و پدیده‌های آن

حافظ شاعر زندگی‌ست و دیوان او دفتر زندگی. وی با همه‌ی پدیده‌های زندگی سر و کار دارد و درباره‌ی همه‌ی آن‌ها اندیشیده است و با نگاه نافذ خود به عمق وقایع و حقایق حیات راه یافته است. «مهم‌ترین آموزش غیرمستقیم حافظ این است که به ما شیوه‌ی نگاه کردن به زندگی را می‌آموزد. نه این که به ما چند رهنمود و پند تحویل بدهد. به تشبیه می‌توان گفت که حافظ به‌جای آن که به ما چند ماهی از دریای هنر ببخشد، به ما ماهیگیری یاد می‌دهد تا به کام خویش از دریای بی‌منتهای زندگی هنری و هنر زندگی، ماهی مراد بگیریم.»^۳

این نگاه درست به زندگی او را به ارزش‌های زیبایی رهنمون می‌سازد که عبارتند از:

۱- **همساز کردن ناهمسازها:**^۴ کار مهم حافظ این است که آن‌چه را دیگران متضاد می‌پندارند، او در کنار هم می‌نشانند و آن‌ها را با هم آشتی می‌دهد و با این کار خیلی از تضادهای فکر و اندیشه‌ی آدمیان را حل می‌کند. اعاده‌ی حیثیت تن آدمی در کنار اعتلای روح، جمع کردن شادی و غم، هوشیار است و هم مست، هم در دریای توحید است و هم غرق گناه.

چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد

ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم (غ ۳۶۸)

هوشیار حضور و مست غرور

بحر توحید و غرقه‌ی گنهم (غ ۳۸۱)

حافظ به‌درستی بین دنیا و آخرت نیز آشتی برقرار کند و به ارزش زیبایی که حداقل در عصر او توسط زاهدان و صوفیان انکار می‌شد، دست می‌یابد.

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو

که مستحق کرامت گناهکاران‌اند (غ ۱۹۵)

فردا شراب کوثر و حور از برای ماست

و امروز نیز ساقی مهر وی و جام می (غ ۴۲۹)

۲- عاشقانه نگرستن و زیستن: عشق و عاشقی از پیام‌های مهم حافظ است. او در عشق هم شادی و خوشی را می‌جوید و هم غم و اندوه آن را به جان می‌خرد. «عشق تنها پاسخگویی به غریزه نیست، نیازی عمیق و اجتماعی‌ست. گهرهای وجود تنها در سایه‌ی عشق قابل بهره‌وری‌ست... جهان آشفته بیش از هر چیز نیاز به عشق دارد.»^۵

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است

سلطان جهانم به چنین روز غلام است (غ ۴۶)

گر دیگران به عیش و طرب خرمند و شاد

ما را غم نگار بود مایه‌ی سرور (غ ۲۵۴)

عالم از ناله‌ی عشاق مبدا خالی

که خوش‌آهنگ و فرح‌بخش هوایی دارد (غ ۱۲۳)

بهترین یادگاری انسان در جهان، عشق است و حافظ راز بقا و جاودانگی را در عشق می‌جوید:

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند (غ ۱۷۸)

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما (غ ۱۱)

۳- امیدواری و خوش‌گذرانی: عشق واقعی شادی و امید و خوشی به‌بار می‌آورد و عبوسی و ترش‌رویی را کنار می‌زند. می‌توان گفت که خوش‌خویی و آرامش لازمه‌ی عشق الهی‌ست. اگر خدا به سراغ کسی برود، تنگ‌خویی و بدرفتاری از او رخت خواهد بست و شخص آزاد و امیدوار می‌شود:

نامیدم مکن از سابقه‌ی لطف ازل

تو پس پرده چه دانی که که خوب است و که زشت (غ ۸۰)

دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم

سخن اهل دل است این و به جان بنیوشیم (غ ۳۷۶)

آقای خرمشاهی می‌گوید: من در میان صدها دفتر و دیوان شعر و نثر فارسی، دفتر و دیوانی تازه‌تر و باطراوت‌تر و طربناک‌تر و امیدبخش‌تر از حافظ سراغ ندارم.^۶

حافظا چون غم و شادی جهان در گذر است

بهرتر آن است که من خاطر خود خوش دارم (غ ۳۲۶)

۴- اغتنام وقت: جهانی که به هر جهت در حال گذر است، باید قدر اوقات آن را دانست و فرصت‌های زندگی را بیهوده از دست نداد، البته حافظ در طی تطور فکری خویش در آن‌چه به مسأله‌ی اغتنام وقت تعلق دارد، از مفهوم خیامی که رنگ فلسفی دارد، تا مفهوم عرفانی آن سیر می‌کند. مفهوم خیامی اندیشه‌ی مبنی بر فکر تزلزل حیات و متضمن اجتناب از ضایع کردن عمر در باب گذشته و آینده‌ی عمر است و در مفهوم عرفانی متضمن سعی در نیل به خیر و کمال است.^۷

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

کس را وقوف نیست که پایان کار چیست (غ ۶۵)

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

پس خجالت که از این حاصل اوقات بریم (غ ۳۷۳)

دوم - آزادگی و استغنا

آزادگی و بی‌نیازی و استغنا چنان در اشعار حافظ موج می‌زند که به حق می‌توان گفت: «شعر حافظ یک ترانه‌ی ابدی‌ست در ستایش آزادگی و بی‌تعلقی، آن‌چه خود وی را مستوجب نام رند می‌کند، همین بی‌قیدی و بی‌تعلقی اوست، بی‌قیدی به هر آن‌چه انسان را در بند می‌کشد، به حدود و قیود، به عادات و تقالید به عقاید و مذاهب.»^۸ او از هر دو جهان آزاد است و با وجود عاشق‌پیشگی تمام در مقابل کمان ابروی هیچ‌کس سر فرود نمی‌آورد و بر هرچه که هست چهار تکبیر می‌زند و همه تعلقات را ترک می‌کند.

فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دل شادم

بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم (غ ۳۱۷)

چهارم - توجه به مردم و عدالت‌طلبی

حافظ به مردمی که در انسانیت با او شریک‌اند و مورد ستم واقع شده‌اند، بسیار توجه دارد و همواره به فکر آن‌هاست و به یاری‌شان می‌شتابد. می‌توان گفت: «ترک آزار بس نیست انسان باید به هم‌نوع خود برسد. حافظ از اولی به دومی می‌رسد. مقام عشق نه تنها مقام دوست‌داشتن «یار» بلکه کانون محبت همه خلائق است». این موضوع در شعر او ارزش‌های ذیل را به‌وجود آورده است:

۱- توجه به زیردستان و درویشان:

دایم گل این بستان شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی (غ ۴۹۳)

نظر کردن به درویشان منافی بزرگ نیست

سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش (غ ۲۷۸)
۲- توجه به یاران و دوستان: این توجه چنان گسترده است که او حتی با دشمن نیز مدارا می‌کند:

ده روز مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
... آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا (غ ۵)

۳- بخشندگی و کرم‌داشتن: بخشش و کرم تنها یادگاری است که در جهان باقی ماند و از ارزش‌های مهم انسانی است. حافظ حتی کرم را در ردیف رندی قرار می‌دهد:

بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند (غ ۱۷۹)
رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است

حیوانی که ننوشد می و انسان نشود (غ ۲۲۷)
۴- عدالت‌طلبی: حافظ در نهایت به عدالت‌طلبی و مبارزه با ستم می‌رسد و برای شاهان هیچ عبادیت را بالاتر از عدالت می‌خواند:

شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد
قدر یک ساعته عمری که در او دار کند (غ ۱۹۰)
وی نظام جهان را برپایه‌ی عدل می‌داند و از عدم موفقیت ظالمان سخن می‌گوید:

دور فلکی یک‌سره بر منهج عدل است
خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل (غ ۳۰۴)
ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ

که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند (غ ۱۷۹) ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- منوچهر مرتضوی، مکتب حافظ، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۴۳۴.
- ۲- مصطفی رحیمی در کتاب حافظ اندیشه، ۱۳۷۱، به این ارزش‌ها به‌طور پراکنده اشاره کرده است و آقای بهاء‌الدین خرمشاهی در کتاب حافظ با عنوان «از حافظ چه می‌توان آموخت» به‌گونه‌ی دیگر به آن‌ها پرداخته است. ۳- بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ، ص ۲۱۹. ۴- اصطلاح آقای رحیمی است در حافظ اندیشه، برای تفصیل بحث به ص ۲۳ به بعد مراجعه شود. ۵- مصطفی رحیمی، همان، ص ۱۶۲. ۶- بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ، ص ۲۱۹. ۷- عبدالحسین زرین‌کوب، نقش بر آب، انتشارات معین، چاپ اول، ۱۳۶۸، ص ۳۴ با تلخیص. ۸- عبدالحسین زرین‌کوب، از کوچی رندان، ص ۵۶. ۹- مصطفی رحیمی، همان، ص ۲۴۹.

سر ما فرو نیاید به کمان ابروی کس
که درون گوشه‌گیران ز جهان فراغ دارد (غ ۱۱۷)
من همان دم که وضو ساختم از چشمه‌ی عشق
چار تکبیر زدم یک‌سره بر هرچه که هست (غ ۲۴)
حتا در برابر شاهان روزگار سر فرو نمی‌آورد و در برابر دولت و سلطنت ایشان، سلطنت فقر را می‌آفریند که ملکش از زمین تا آسمان است.

شاه اگر جرعه‌ی رندان نه به حرمت نوشد

التفاتش به می صاف مروق نکنیم (غ ۳۷۸)
اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل

کم‌ترین ملک تو از ماه بود تا ماهی (غ ۴۸۸)
او از همه کس بی‌نیاز است و با همت بلند خویش طالب خورشید حقیقت است و فقط به درگاه خداوند روی می‌آورد:

کم‌تر از ذره نئی پست مشو مهر بورز
تا به خلوت‌گه خورشید رسی چرخ‌زنان (غ ۳۸۷)
حافظ آب رخ خود بر در هر سفله مریز
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم (غ ۳۷۳)

سوم - ترک تعصب

حافظ به دلیل آزادگی و بلندهمتی و روح متعالی خویش در هیچ موردی نه تنها تعصب و سخت‌گیری به خرج نمی‌دهد، بلکه بسیار اهل مدارا و آسان‌گیری است:

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
سخت می‌گردد جهان بر مردمان سخت‌کوش (غ ۲۸۶)
حتا در زمینه‌ی اختلافات مذهبی او با آزادگی کامل برخورد می‌کند و جنگ‌های مذهبی را آشکارا نفی می‌کند و اهل تسامح و تساهل فکری است و به آشتی و صلح توصیه می‌کند:

در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت، رفت (غ ۸۳)
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند (غ ۱۸۴)
این ترک تعصب سه صفت برجسته در او به‌وجود می‌آورد:

۱- کم‌آزاری یا بی‌آزاری:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست (غ ۷۶)

۲- عیب‌جویی نکردن:

کمال سر محبت ببین نه نقص گناه
که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند (غ ۱۸۸)

۳- اعتدال و میانه‌روی:

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد
ورنه اندیشه‌ی این کار فراموشش باد (غ ۱۰۵)
عیب می‌جمله‌ی چو گفتمی هنرش نیز بگو
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند (غ ۱۸۲)